

۱. این روز را به خاطر داشته باشید. نقاط ضعف و قوت خود را بشناسید (آزمون های شخصیت شناسی برای رسیدن به این شناخت ابزار خوبی هستند). در روز فارغ التحصیلی شما باید نقاط ضعفتان را رشد دهید و نقاط قوت خود را شکوفا کنید.

۲. برای زندگی و دانشگاه اهداف اولویت بندی شده داشته باشید: دانشگاه به دلیل نوع زمان بندی کلاس ها و ساختار فیزیکی آن (فاصله ی دانشکده، سلف، مسجد و خوابگاه و فاصله ی این مجموعه از در ورودی) موجب اتلاف وقت بسیار و ابتلا به روزمرگی می شود و نداشتن اهداف مشخص و اولویت بندی شده موجب گیجی و سردرگمی و صرف وقت در این مسیرها می شود. خصوصا در دانشگاه زیبایی مثل خوارزمی!

برای هدف گذاری می توان از دانشجو های با تجربه تر و هم رشته ای (از این جهت که روش مواجهه با دروس هر رشته متفاوت است) و اساتید و دانشجو های قابل اطمینان کمک گرفت.

۳. سال اول، سال احتیاط: سال اول ورود به دانشگاه به دلیل عدم وجود دید کلی نسبت به دانشگاه و مجموعه های مختلف و عدم شکل گیری دستگاه محاسباتی مستقل و کل نگر، احتمال اشتباه در اقدامات و تصمیمات فردی و اجتماعی بسیار است.

۴. به عقاید و فرهنگ دیگران احترام بگذاریم: با وجود قطب بندی مناطق هنوز دانشجویها از شرق و غرب و جنوب و شمال کشور (و بعضا از کشورهای همسایه) با فرهنگ ها و عقاید گوناگون در دانشگاه در کنار هم قرار می گیرند، این مسئله فارق از اینکه فرصتی است برای دوستی و رفاقت، امکان آشنایی با این تفاوت ها و تفکر و کنکاش در عقاید و فرهنگ های خود و مقایسه ی آن را فراهم می کند و می تواند روحیه ی حق طلبی انسان را بیدار کند و این تنها در صورت به کار بستن صبر و تفکر محقق می شود.

۵. سال اول دانشگاه کلاس پنجم دبیرستان نیست! زیست دانشجویی با وجود اینکه به لحاظ زمانی در امتداد دبیرستان است اما با زیست دانش آموزی کاملا متفاوت است. دانشجو باید با چشیدن تجربیات علمی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در دانشگاه (به مثابه اشل کوچک تر جامعه) جایگاه خود را در اجتماع یافته و با هدف گذاری برای آینده مشخص کند (حداقل به صورت اجمالی و کلی) چه گرهی از جامعه را خواهد گشود. (تشکیلات مهمل بسیار مناسبی است برای تحقق این مهم. ضمن اینکه هزینه ی اشتباه کردن در دانشگاه بسیار کم تر از جامعه بیرون است).

۶. برای رشد معنوی در دانشگاه کافیتست خیلی کارها را انجام ندهی! البته این مسئله تعارضی با مسئولیت پذیری اجتماعی و انجام واجبات فردی و اجتماعی ندارد بلکه خود بخشی از آن است.

۷. دانشجویهایی که تیپ شخصیتی شما نوع ۵ است! شمایی که دیوانه وار به دنبال تجربه کردن و کشف افق های نو هستید، هیجان انگیزترین و لذت بخش ترین سفرهای اکتشافی، تفکر است. مطمئن باشید اون بیرون خبری نیست.

۸. «دانشگاه دار ممر و لا دار مقرا!» شما دوبار فرصت زندگی کردن دارید، یکبار در جامعه با تولد از مادر و بار دیگر در جزیره ای به نام دانشگاه؛ که از ترم ۱ متولد می شوید و حیات دانشجویی شما (غالبا) ترم ۸ به پایان می رسد. لذا زنده نگه داشتن یاد مرگ در دانشگاه خیلی راحت تر است چرا که زمان دقیقش را می دانید، پس همواره گوش چشمی به آن لحظه داشته و برای لحظه ی فارق التحصیلی و ورود به جامعه توشه جمع کنید که همانا آن لحظه از آنچه به نظر می رسد به شما نزدیک تر است و «الفرض تمر مر السحاب» . دانشجویهایی بودند که از همین فرصت به بهترین نحو استفاده کردند و به بالاترین مقامی که انسان غیر معصوم می تواند به آن دست یابد رسیدند. چمران، کاظمی، آشتیانی، شهریار و احمدی روشن از پشت همین میزها و از همین کلاسها پرواز کردند.

عباس کاشی / دانشجوی رشته فقه و حقوق

# گفتاوان

نشریه ی اطلاع رسانی انجمن اسلام

ویژه نامه ورودی های جدید سال تحصیلی ۹۸-۹۷



## در مثلث برمودای «خوابگاه، سلف، کلاس» غرق نشوید

آنها که در این مثلث عمر سپری کرده اند و حالا دم دم های فارغ التحصیلی هستند. گول اینها را بخورید بیچاره می شوید. لابد می پرسید از کجا این حرف را می زنم. پس خاطره ای را گوش کنید. رفیقی داشتم که از همین بچه های سربه زیر مثلث خوابگاه، کلاس، سلف بود. درس خوان هم بود. یعنی حداقلش این بود که به قواعد این مثلث وفادار بود. آنها که درس خوان نبودند و این مثلث را می پیمودند که اساسا انتظاری هم نداشتند بتوانند با مدرکشان کاری دست و پا کنند. رفیق ما اتفاقا درس خوان هم بود و مدرکش را که گرفت هیچ، ارشد هم قبول شد و بعد از ارشد به سرعت در دکترای رشته ای معتبر پذیرفته شد. من اما با لیسانس به زندگی ادامه داده بودم. زودتر رفته بودم سرکار و زندگی. همین پارسال وقتی سال اول دکترای بودم، از من پرسید: «کار سراغ داری؟». از خدا پنهان نیست از شما چه پنهان آدم زبان داری نبود. روابط اجتماعی اش هم در حد همان ادمهای محدودی که در اتاق خوابگاه و در کلاس دور و برش بودند خلاصه می شد. در سلف هم که فقط به ظرف غذا نگاه می کرد. روده درازی نکنم. خلاصه با دوستان دیگرم چندجایی معرفی اش کردیم اما پذیرفته نمی شد. اتفاقا این بار «پارتی» که متاسفانه به اصل لازمی در تهیه شغل تبدیل شده را هم داشت ولی خب...

این رفیق دانشجوی دکترای ما، نمونه موفق از غرق شدگان در مثلث برمودای «خوابگاه، سلف، کلاس» بود. گفتم ناراحت می شود و اگر نه به یادش می انداختم روزهایی را که منتش را می کشیدیم که بیا و در فلان کار اجتماعی مشارکت کن، بیا و از فلان اردویی که فلان شکل گذاشته استفاده کن، بیا و در دوره ای که فوق برنامه تدارک دیده بهره ای ببر... اما گوش نمی کرد. حالا هم فوق ما وقع. کاری هم از دست ما بر نمی آمد. جوان پرانگیزه آن روز که مثلث برمودا را به فعالیت های تشکیلاتی و... ترجیح می داد هم شده بود، آدم سی ساله ای که مدام به همه بدو بیراه می گوید. در حالی که مقصر اصلی خودش است. بخواهم مثال بزنم کم نیستند از این رفقا. البته یک چیز این وسط نباید اشتباه شود و آن اینکه من منکر شرایط سخت و بد بیکاری و اقتصاد و ... که دامن مملکت را گرفته نیستم، اما در دوروبرم آنقدر آدمهایی که قدر خود را ندانسته اند و عمر به باد داده اند دیده ام که ذهن علوم اجتماعی خوانم بیشتر به سمت «عاملیت» می رود تا «ساختار»!

خلاصه ی حرف من این که نشود یک وقتی از دانشگاه بیرون بروید در حالی که جز این چند کلمه سواد مدرکی به درد نخور در این روزگار کار و مهارت و حرفه دیگری بلد نباشید! در برمودای «خوابگاه، سلف، کلاس» غرق نشوید.

محمدرضا کردلو - ریاضی ۸۸ - علوم اجتماعی ۹۰

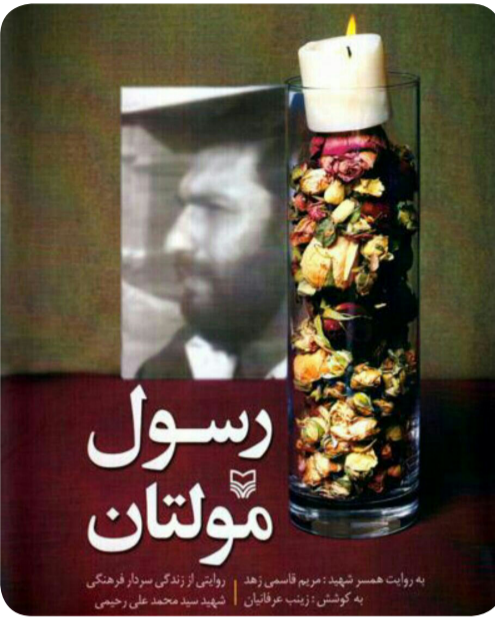
وارد دانشگاه که شدم یکی از سوالات اصلی ای که داشتم این بود: «حالا من میخوام اینجا چه کار کنم؟». شاید به نظر خیلی از کسانی که این مطلب را می خوانند این سوال کاملا سوال احمقانه ای به نظر برسد. یعنی چه که می خوام چه کار بکنم؟ دانشگاه است دیگر! باید درس بخوانی و مدرک بگیری و بعدش بروی! واقعا همین: «درس بخوانم و مدرک بگیرم و بروم؟» کجا بروم؟ و اصلا اگر جایی رفتم با این مدرکی که گرفته ام چقدر به درد خواهم خورد؟ بعد دیدم از همان سوالی که «احمقانه» به نظر می رسید به سوالی رسیدم که نه تنها احمقانه به نظر نمی رسید بلکه خیلی مهم بود: به چه دردی خواهم خورد؟

و شاید زندگی دانشجویی من و آینده ای که امروز بخشی از آن را رقم زده ام از وقتی شروع شد که این سوال را جدی گرفتم. نکند اشتباه کنید و خیال کنید اینها را یک آدم موفق یا یکی از چهره های سرشناس کشور دارد می نویسند. نه، نویسند این عبارات نه ادم مهم و شاخصی است نه کسی که خیال کند برای خودش کسی شده است که بخواهد تجربه اش را در اختیار دیگران قرار بدهد. من یک آدم معمولی هستم و تنها فرقم با آدمهای معمولی دیگر این است که دنبال پاسخ سوالی که برایم مهم بود (و می تواند برای هر کسی مهم باشد) راه افتادم و پیش آمدم. آنقدر که تازه تازه دارم می فهمم به درد چه کارهایی نمی خورم، می بینید. بعد از این همه تجربه از سالهای دانشجویی و بعد وارد شدن در محیط خانواده و فضای کاری تازه دارم درمی یابم به درد چه کاری نمی خورم. هنوز بخش مهم پاسخ به سوال را نیافتیم و در تلاش برای یافتن جواب آن هستیم. الان پیش خودتان می گوید: آقا رو باش! ما گفتیم این همه با اعتماد به نفس حرف می زند الان برای خودش دکتری، مهندسی چیزی شده است که دارد اینطور قلمفرسای می کند. نگو تازه فهمیده به درد چه کاری نمی خورد!

ولی دوست خوب من که احتمالا تازه وارد دانشگاه شده ای. بدان و آگاه باش که این سوال، سوال مهمی است. به جوابش کاری ندارم. ممکن است شما زرنگ تر و باهوش تر از من باشید (که احتمالا هستید) و پاسخش را سریعتر پیدا کنید. اما پاسخش اصلا مهم نیست. سوال از پاسخ مهم تر است. این که این سوال را به عنوان نقطه کلیدی آغاز زندگی دانشجویی تان همواره در ذهن مرور کنید، اینکه همیشه از خودتان بپرسید «واقعا به چه دردی می خورید» و اینکه به واسطه این سوال همیشه دنبال کارهای محیرالعقول و کنجکاوانه و تجربه های جدید باشید، خود اینها شما را از یک مثلث برمودای خطرناک که متاسفانه در این سالها دانشجویان فراوانی را درون خود غرق کرده است، نجات می دهد. مثلث خوابگاه (خانه)، کلاس، سلف!

نکند گول بچه های سربه زیر دانشگاه را بخورید.

ان لَقَبِ الْحَسَنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَمُرُّ دُونَهَا  
صاحب امتیاز: انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه خوارزمی  
مدیرمسئول و سردبیر: وحید نجفی زمان  
هیئت تحریریه: عباس کاشی - مهری بابالو - نسترن خلیل زاده - زینب موسوی - مائده مداحی - پریان خضرلو  
طراح نشریه: مسعود محمدی



## معرفی کتاب

جایی خواننده بودم رسول مولتان در واقع مقتل مولتان است. اینکه در اوج گمنامی در گوشه ای از جهان سفیر اسلام باشی و در اوج مظلومیت مضاعف تر قدم در میدان کار فرهنگی برداری و قلمت صلاحیت بشود. رسولی که در روزهای غربت زیر تیغ وهابیت حتی یک لحظه هم آرام و قرار نداشت تا زمان شهادت. کتاب رسول مولتان روایتی از زندگی نامه ی شهید بزرگوار سید محمدعلی رحیمی است به روایت همسر شهید، مریم قاسمی زهد که از سیر آشنایی و ازدواج و کار فرهنگی در ایران، هندوستان، افغانستان و مولتان پاکستان تا شهادت ایشان در ۷ فصل سخن گفته شده است. در واقع این کتاب سبک زندگی اسلامی را مطرح میکند که لازمه ی زندگی تمام دختران و پسران ایرانی است.

### گزیده ای از کتاب رسول مولتان:

سر درس بودیم که علی با عصیانیت آمد خانه؛ بچه ها از دفتر من چیزی برداشتن؟  
بچه ها سرشان را از روی دفتر کتابشان بلند کردند. من هم خونسردانه و بی خیر از همه جا جواب دادم: «پاک کن.» با اینکه هیچ وقت اهل برخورد تند با بچه ها نبود، صدایش رفت بالا: «مگه من نگفتم از دفتر چیزی بر ندرید؟ اصلا بدون پاک کن بمونن. بدون مداد بمونن.» هرچی می خواستم توضیح بدم، اجازه نمی داد: «هیچی هم نداشته باشین، حق ندارین به وسایل دفتر دست بزنین.» استدلالش این بود که بچه ها به این کار عادت می کنند. ممکن است ما یکبار حواسمان نباشد. اینطور مدیون می شویم. همان یکبار شد بار اول و آخرمان.



## خاطرات یک دانشجو

روز اول که برای ثبت نام با خانواده وارد دانشگاه خوارزمی شدم، بابام بعد از ثبت نام خوابگاه و درسها با کمی نگرانی گفت تو دانشگاهتون هر چیزی دیدم به جز پست خانه... و من با چشمان گرد شده پست برای چی؟!؟!  
\_ اگه به موقع خواستی بری اردو، رضایت نامه رو چطوری من برات امضا کنم باید برام بفرستی دیگه...  
\_ و برادرم فاه قاه کتان گفت استاداشون امضا میکنند  
مائده مداحی / علوم تربیتی

